

فهرست مطالب کتاب خفی علانی (قسمت دهم)

۲۵۷	مقاله سوم / در تب حصبه و آبله و مانند آن
۲۵۷	تب
۲۵۷	انواع تبهای خلطی
۲۵۷	حمی یوم
۲۵۸	تب دق
۲۵۸	تب مطبقه
۲۵۹	تب محرقه
۲۵۹	تب غب خالص (۱۴)
۲۶۰	شطرالغب
۲۶۱	تبهای بلغمی
۲۶۲	تب ربع (۳۱)
۲۶۲	آبله و حصبه (۳۴)
۲۶۴	توضیحات:
۲۶۸	مقاله چهارم / اندر آماسها (۱) و ریشها (۲)
۲۶۸	آماس گرم
۲۶۸	آماس سرد
۲۶۸	سرطان
۲۶۸	خنزیر
۲۶۹	طاعون
۲۶۹	داخس (۹)
۲۶۹	دمل
۲۶۹	شری (۱۱)
۲۷۰	امانله
۲۷۰	جمره
۲۷۰	نار فارسی
۲۷۰	کاورسه (۲۱)
۲۷۱	گر و خارش
۲۷۱	سعه (۲۸) و شیرینه (۲۹)
۲۷۲	ریش بلخی (۳۲)
۲۷۲	ریشهای پلید
۲۷۲	جراحت
۲۷۳	خار و پیکان که در عضوی بماند
۲۷۳	توضیحات:
۲۸۰	مقاله پنجم / در علاج: شکستگی (Fracture)، و کوفتگی (Contusion)، و فشاردگی استخوان (Pressure)
۲۸۰	بیرون آمدن (۱) بندها از جای خویش
۲۸۰	شکستگی و از جای بیرون آمدن بندها
۲۸۱	توضیحات:
۲۸۴	مقاله ششم / در تدبیر زینت و داءالتعلب (۱)
۲۸۴	سپوسه
۲۸۴	دراز کردن موی
۲۸۴	برص (۶)
۲۸۵	رنگ روی روشن کردن
۲۸۵	بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق
۲۸۵	معجون نوش دارو
۲۸۵	طریقیدن پاشنه
۲۸۵	توضیحات:
۲۸۸	مقاله هفتم / اندر علاج زهرها
۲۸۹	توضیحات:
۲۹۲	منابع و ماخذ

مقاله سوم / در تب حصبه و آبله و مانند آن

تب

بباید دانستن که تب حرارت غریب باشد که در دل برافروزد و با هواکه در تجویف دل است، که طبیبان آنرا روح گویند، بیامیزند با روح اندررگها برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند، بر حالی که مضرت آن اندر فعلهای طبیعی پدید آید و فعلهای طبیعی، شهوت طعام و شرابست و هضم آن و قوت خاستن و نشستن و خفتن و رفتن و غیر آن.

گرفتن و گساریدن تب

چنان باشد که ماده فزونی اندر تن گرد آید و حرارت غریزی را از هضم آن عاجز آید، و از آن ماده، بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند، تا بدان سبب به دشواری گذر توان کردن و به دشواری دم تواند زدن، و بدان سبب گرم شود، و گرمی آن بدل باز دهد و از دل به شریانها باز دهد و اندر همه تن پراکنده شود، پس تب پدید آید از بهر آنکه هرگاه که سوءالمزاج گرم اندر عضوی پدید آید، شریانها و روح آن عضو را و حوالی آن عضو را گرم کند. و این حالت آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسته است. هرگاه که روح و شریانهای عضوی گرم شود، گرمی آن اندک اندک بدل باز دهد و هوایی که در تجویف دلست آن حرارت (۱) غریب و آن سوءالمزاج را قبول کند و از دل اندر شریانها به همه تن باز دهد و گرم کند. بدین سبب، دل همچنان که مبدا حرارت غریزی است، مبدا حرارت غریب گردد (۲) که اندر دل برافروزد و با روح و خون که اندر شریانها است، اندر همه تن برود و تب پدید آید. هرگاه که تن از اخلاط بد پاک نشود، تب "حمی یوم" شود و اگر خلطی بد باشد، حرارت اندر آن آویزد، تبی که بدان خلط مسمومیت تولد کند. و گساریدن تب چنان باشد که بخار آن ماده با هوای دل که روح است و خونرا که اندر شریانهاست غلیظ و گرم کند و تب آورده شود، میل به ظاهر تن کند و از بهر آنکه گرم باشد، لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گساریده شود.

انواع تبهای خلطی

تب های خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهارست: بلغم و خون و صفرا و سودا، لکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا اندرون رگها باشد یا بیرون رگها باشد یا بیرون رگها، پس انواع تبها هشت می شود: چهار آنکه اخلاط از اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها، و با این همه، تبها بیکدیگر ترکیب افتد، و انواع آن بسیار گردد. این معنی از کتاب "ذخیره" باید جست و الله اعلم.

حمی یوم

علامتهای آن

اندرون تب (۳)، گرانی و کسلانی و دردها - چنانکه در دیگر انواع باشد - هیچ نباشد و اگر صداعی و

تکسیری (شکستن) بود، لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد.

علاج

هرگاه که تب، فاتر شود، اندر آخر تب، آب زن و گرمابه خوش و آب فاتر صواب بود، و زودتر ترتیب غذا باید کرد از فروج (۴) یا بزغاله به کشک جو و اسفناخ و غوره و مانند آن (۵).

تب دق

بسیار باشد که حمی یوم بدق رسد و تبهای دیگر به رازی مدت و تخلیط (۶) (آمیختن چیزی را و فساد افکندن در آن کار، آشفتن) بیمارو خطای طیب بسیار بدق باز گردد و نادر باشد که تب دق به ابتدا پدید آید.

علامتهای آن

نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرم و تباه تر از جای دیگر باشد. و بیمار از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر (گرداگرد، پیرامون) افتد و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها بر آورد و بینی باریک شود و رونق و تازگی رنگ برود. و هرگاه که غذا خورده شود، حرارت ظاهرتر شود و چون چراغی که روغن یابد برافروزد و نبض قویتر شود و آن درست ترین نشانه است.

علاج آن

تا قوت بر جای باشد و استخوانها به گوشت پوشیده بود و ذبول ظاهر نباشد، امیدوارتر باشد. اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید داشت، و گرمابه خوش و آب فاتر، و روغن مالیدن سود دارد، و شیر زنان یا شیرخردان و بر اندامها دوشیدن، و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدوی تربود و سرطان تازه و جوشانیده باشند با روغن با روغن بادام و شکر و بست جو و لعاب اسبغول دادن، و اندر کشکاب یا از پس او، قرص کافور و شراب صندل دادن، و طعامها، همه تری فزاینده باید دادن، چون قلیه کدوو قلیه خیار و اسفناخ و ماهی تازه کوچک و خایه مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و ماش مقشر و پایجه اندر کشکاب پخته و دوغ تازه و مانند این، و بنفشه و نیلوفر و برگ بید شسته (۸) و میوه های خوش بوی و گل تازه و شاهسبرم سرد کرده می بویند، و اندوه و خشم و اندیشه از خود دوردارند، و آب کدو و آب خربزه هندی (هنداونه) و آب خیار ترش و آب انار شیرین هر بامداد، سود دارد.

تب مطبئه

سبب، عفونت خون باشد یا گرمی و بسیاری آن.

علامتهای آن

رنگ روی و رنگ چشم، سرخ باشد و رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و لزج (۹) و حرارت تب، همچون حرارت کسی بود که از گرمابه بیرون آید.

علاج آن

فصد باید کردن ، و خون مبلغی (۱۰) وافر در خور قوت و عمر و فصل سال، بیرون کردن ، و پس از چند روز، به مطبوخ هلیله استفراغ کردن ، و تسکین دادن به سکنگبین ساده.

تب محرقه

سبب این تب، عفونت صفرای سوخته باشد، از اندرون رگها بر همه تن، یا از بیرون رگها که نزدیک دل و جگر و فم معده باشد، یا عفونت بلغمی باشد که به صفرا آمیخته بود و تولد بلغم شود از رطوبتی رقیق بود که با صفرای سوخته، آمیخته شود.

علامتهای آن

حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر بود ، و تشنگی عظیم و زبان درست (۱۱) و سیاه بود یا زرد ، و روز بحران اندر آغاز تب "فراشا" (۱۲) کند، و اندر آخر عرق کند.

علاج

پس اندر تسکین حرارت، مبالغه باید کرد ، و هوای خانه خنک باید داشت ، و تن به جامه پوشیدن تا نسیم هوا خنکی به تنفس بدل بیمار میرسد و حرارت، تحلیل می پذیرد و به اندرون باز نگردد ، و سکنگبین ساده و شراب (۱۳) ریواج دادن و حرارت دل را شراب صندل و شراب ترنج و قرص کافور تسکین دادن ، و به عوض غذا، آب کدو و آب خربزه هندو دهند ، و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن ، و اگر به استفراغ حاجت افتد، فلوس خیار جنبر اندر طبیخ خرما می هندی حل کنند و بدهند.

تب غب خالص (۱۴)

این تبی باشد که یک روز باشد و یک روز نباشد.

علامتها

درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت، هرچه از دوازده ساعت بگذرد و چهارده ساعت شود یا بیشتر، بدین اندازه، از خالصه دور باشد. و اگر تدبیر صواب باشد، روز عددنوبتهای تب، هفت بیش نباشد ، و باشد که به چهار نوبت بگذرد ، و بسیار باشد که به سبب لطافت ماده، یک نوبت بیش ندارد و باقی ب "عرق" یا ب "اسهال" صفرا بگذرد.

اما نبض عظیم و قوی مختلف باشد و قاروره سرخ و ناروی (آتشی، داغ) و رقیق و حرارت این تب، سوزان تر از دیگر تبها باشد ، و سرما که در آغاز تب باشد، نیک بلرزانند و زود ساکن شود.

و ببايد دانست که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید، حرارت تب است که رطوبتی که یابد، بگذازد و بر

همه عضله های تن ریزد، تا سرمای آن رطوبت محسوس گردد. و سبب آنکه پیش از تب، اگرچه رطوبت باشد، سردی آن محسوس نباشد، اینست که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد، نه از حالی به حالی میگردد و نه از جایی می شود و هرچه اندر تن ساکن باشد، اجزای تن با اجزای آن خو کرده بود. و بهر حال، چیزی که با یکدیگر در یک جای دیر (۱۵) بمانند، میان ایشان تشابهی پدید آید، پس هرگاه که این رطوبت از حالی به حالی شود و از جایی به جایی حرکت کند هر جز وی از وی از قرارگاه خویش بجنیند، مجاورت و خو کردگی همه اجزای تن با اجزای رطوبت بگردد ، و هر جز وی از تن، سردی آن جزو که باو خو کرده نباشد، یافتن گیرد، سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید.

علاج آن

هر بامداد، سکنگبین دهند، سرد کرده ، یا شراب غوره، یا شراب ریواج، یا شراب آلو ، و روز نوبت حالی که سرما و لرزه پدید آید، سکنگبین، به آب گرم بدهند، تا باشد که " قی " افتد و ماده صفرا را براندازد. و اگر " قی " نکند، به قوت تهوع و حرکت آن حرارت غریزی لختی حرکت کند و مایه تب را بگذارد، و بدان سبب، لرزه، زود ساکن شود. و هرگاه که تب گساریده شود، اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که نوبت تب نباشد، آب انارترش و شیرین دهند با شحم آن کوفته و فشارده و شکر برفکنند، تا هم حرارت را ساکن کند و هم به قوت شحم و شکر صفرا را دفع کند، یا شراب آلو دهند، یا شراب گل مکرر (دو بار تقطیر شده) ، یا سکنگبین با آب میوه ها آمیخته و سرد کرده یا آب خرماى هندی و با اندکی خیار جنبر، یا مقدار پانزده درم بنفشه پرورده اندر گلاب گداخته (۱۶) و پالوده، با مقداری دو درم بزرقطونا در آب آلو و شکر و مزوره از آب غوره یا آلو سیاه یا خرماى هندی یا از کشته زرد آلو (زردآلوی خشک) یا از کشک جو همه به شیره مغز بادام. و اگر با تب، صداعی باشد و تا سه، طبع را به حقه نرم، مجیب (۱۷) باید کرد. یا شافه ای (۱۸) که از شکر و بنفشه و سقمونیا سازند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر " تب محرقه " باشد.

شطرالغب

این تب و تب غیر خالصه از جمله تبها است که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمابیش هر یک را از این دو ماه و چگونگی ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد از بهر آنکه بلغم گاهی غلیظ تر باشد و بسیارتر و گاهی رقیق تر و کمتر (۱۹) و گاهی صفرا بیشتر باشد و بلغم کمتر (۲۰)، و برعکس. و گاهی صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا ناسوخته و گاهی هر دو مایه از اندرون عروق باشند (۲۱). بدین سبب، تبهای مرکب را هر یک به خاصه نامی نیست، مگر " شطرالغب " و " غب غیر خالصه " که آنرا نامی نهاده اند.

علامتهای آن

فرق میان " شطرالغب " و " غب غیر خالصه " آنست که ماده " شطرالغب " صفرا باشد (۲۲) و " غب غیر خالصه " آنست که صفرا و رطوبت بهم آمیخته شود و چون یک چیز نباشد. بدین سبب، نوبت هر یک جدا باشد. و آنروز که نوبت حرکت صفرا را باشد، تب، گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت باشد، تب، آهسته تر و درازتر باشد. و بسیار باشد که اندر " شطرالغب " و " غب غیر خالصه " هم صفرا و رطوبت باشد، اندر یک

نوبت، دو بار، یا سه بار، " سرما " و " فراشا " پدید آید و باز گرم شود. و علامت غلبه هر خلطی از اعراض و احوال تب توان دانست.

علاج آن

طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که طبع، نرم کنند و " قی " آورند و " ادرار بول " کنند و " مسام " بگشایند و " عرق " آورند و تن را از ماده تب پاک کنند ، و تدبیر تسکین حرارت کنند. و این تدبیرها به چیزهای سهل تر و سبکتر کنند و بدان طریق که آسانتر (۲۳) بود ، و استفراغ قوی از پس پدید آمدن نضح کنند ، و اندر اعراض تب نگه میکنند و با ماده غالب بیشتر کوشند از آنکه با غیر او. و اگر حاجت باشد، تسکین حرارت بیشتر به سنگبیین ساده کنند ، و اگر بزوری باید بزور تخم کسسه کنند، و با حلیب (۲۴)، تخم خیار و خیار بادرنگ دهند ، و اندر کشکاب، آب نخودو تخم بادیان و سعت و زوفای خشک و بونده و سنبل آنچه در خور باشد، درافکنند، و پیش از کشکاب، سنگبیین ساده دهند، با سنگبیین بزوری ، و بزور به مقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر در وی گذاخته به سنگبیین ساده عسلی (۲۵) و گلشکر با سنگبیین سرشته، این شربتها موافق باشد. و اگر حاجت آید بتسکین حرارت که بیشتر باشد، سنگبیین شکری دهند ، و اگر بزوری کنند بزور تخم کسسه (۲۶) و بیخ او کنند، و تخم خیار و تخم خیاربادرنگ زیادت کنند، صواب بود. و اندازه و ترکیب شربتها بر طبیب بود که بر حکم مشاهدت تصرف میکند و می فزاید و می کاهد.

و هرگاه که اثر نضح پدیدآید، تدبیر استفراغ کنند، برفق ، و گلشکرگذاخته با سنگبیین آمیخته صواب بود ، و شراب افستین موافق بود، و نیم درم تربد با نیم درم غاریقون، با نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل مکرریا گلشکر سرشته، مسهلی لطیف و سبک باشد. و اگر به استفراغ قویتر حاجت آید، معجون خیار جنبر دهند، و از پس استفراغ، قرص گل دهند.

صفت قرص گل (۲۷)

بگیرند: گل سرخ ده درم، سنبل سه درم، اصل سوسن پنج درم، تخم خیار مقشر و تخم کسسه (۲۸) از هر یکی چهار درم، شربت یک مثقال. و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشند، بگیرند: گل سرخ ده درم، مصطکی یک درم، سنبل دو درم، تخم کسسه پنج درم ، شربت یک مثقال با گلشکر.

تبهای بلغمی

هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند، عفونت اندر وی پدید آید، تا طبیعی شود و تب بلغم تولد کند.

علامتهای آن

سرما و لرزه قویتر باشد و پاینده تر از سرمای دیگر تبها باشد ، و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برفست و دیگر گرم شود. و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی گویند. و طعم دهان ناخوش و فم

معهه ضعیف و شهوت باطل باشد و " تاسه" و " غشیان" و " غشی" بسیار افتد و نبض ضعیف و متفاوت بود و قاروره رفیق و سفید باشد و به آخر سرخ و تیره شود.

علاج آن

مدت یک هفته، سکنگبین عسلی دهند و کشکاب که در وی تخم بادیان ونخود پخته باشند یا ماءالعسل که در وی زوفا باشد ، و از پس یک هفته، "قی" فرمایند، خاصه اندر آغاز تب ، و "قی" به سکنگبین عسلی و آب گرم فرمایند ، و از پس "قی" ، گلشکر دهند با مصطکی و انیسون ، و طبع را نرم کنند به گلشکر مسهل، یا ده درم گلشکر با سی درم سکنگبین حل کنند و بدهند، و تربد و مصطکی و زنجبیل راستا راست، کوفته و بیخته و شکر چندوزن همه شربت، هر شب از یک مثقال یا دو درم طبع را نرم کنند و سودمندباشد. و تبهای بلغمی بعضی باشد که بآن لرزه و سرما نباشد و گساریدن آن ظاهر نباشد و مانند " تب دق" باشد. اندرین علاج بدین شربت‌ها پزائنده و لطیف کننده (۲۹) چندان دلیری نشاید کردن از بهر آنکه بیم باشد، که ماده لطیف گردد و به دماغ برآید و " سرسام" تولد کند، خاصه اگر " صداع" باشد یا دماغ ضعیف بود. و صواب آن باشد که از گلشکر و سکنگبین ساده در نگذرد، یا سکنگبین که در وی اندکی بیخ بادیان باشد. و این تصرف هم به حکم مشاهدت باید کرد.

و " بقراط" از بهر آنکه این معنی گفته است: "الحمی فی المشایخ لینه و لاتغیر فیهم ماده بزیاده الحمی و لیتنها لایقدم علی المشیخین الابد الاحتیاط و التثبیت" (۳۰) و اگر دماغ قوی باشد، استفراغ بلغم، به شحم حنظل باید کرد، " ادرار بول" ، بماءالعسل الاصول و از پس استفراغ، قرص گل گل دهند.

تب ربع (۳۱)

روز نوبت، روزه گیرند، یعنی از طعام و شراب باز ایستند، خاصه از آب سرد. و اگر در آغاز تب، " قی" توان کرد، صواب بود. و روز دیگر که از پس روز تب باشد، شوربا، به نخود آب و شبت دهند به گوشت گوسفند. و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود، نخود آب دهند با زیره باج، بجوزه (۳۲) مرغ خانگی یا به روغن گاو. و روز نوبت، هیچ چیز نخورند و اندر آغاز تب، " قی" کنند. و آروز که نوبت نباشد، بامداد، گلشکر باسکنگبین پیوسته میدهند. و بعد از آن به چند ساعت کشکاب دهند، با نخودپخته ، و تا اثر نضح پدید نباشد، استفراغی قوی نکنند. و دیگر تدبیرها، چون تدبیر " تب بلغمی" باشد و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر آن هم بدین قیاس باشد (۳۳).

آبله و حصبه (۳۴)

بباید دانستن که " آبله" و " حصبه" یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد (۳۵)، لکن ماده " حصبه" ، خونی باشد صفرائی و اندک و میل به خشکی و گرمی دارد. و بدین سبب است که بترهای " حصبه" کوچک است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه "حصبه" از خونی تباه تر باشد، کشنده ترست. و جوشیدن خون، اندر تن مردم، گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطیعی و عارضی ، و آنچه طبیعی باشد، جوشیدن خون کادکان را باشد از بهر آنکه خون کادکان خام است. چون شیر خام و خون جوانان همچون شیر پخته است و رسیده، و خون پیران، همچون شیر است که قوت از وی برفته باشد و سرکه خواهد شدن، پس همچنان که شیر خام،

بطبع، اندر " خنب" بجوشد و کف و دردی از وی جدا شود و شیره پخته صافی جدا گردد. و خون کودک را چاره نیست از آنکه در تن بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر و پخته شود و قوام گیرد تا نجوشد (۳۶). و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندانهای شیری بیفتد و دندان قوی تر برآید، واجبست که خون اندر تن کودک بجوشد، و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذای مخالف که از بی تدبیری (۳۷) کودکان، در تن ایشان، جمع شده باشد، از خون ایشان جدا نشود، بی و پس بدین سبب، کم کودکان باشد که او را " آبله" برنیاید، لکن از بهرآنکه مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضعی و قوت هر تنی (۳۸) یکسان نیست ، و نیز بعضی را چنان اتفاق افتاده باشد، که مادر او را حمل از پیش (۳۹) پاکی بوده باشد. و بعضی از آنکه از حیض پاک شده باشند، تا بدان سبب ماده تولد کند، فرزند پاکیزه تر و تن درست تر و آفت " آبله" بدو کمتر رسد. و بعضی را حمل وقتی دیگر اتفاق افتاده باشد و ماده تولد او به اخلاط (۴۰) آمیخته بود، فرزند نادرست تن باشد و آفت " آبله" و بیماریها بدو، بیشتر رسد. پس بدین سبب ها، بعضی را " آبله" زودتر برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را به سلامت و بعضی را خطرناک. و برین قیاس واجب میکنند که جوانان را " آبله" برنیاید، مگر جوانی که او را در کودکی برنیامده باشد، یا اگر آمده باشد اندک آمده باشد، یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خورد تا خون از رطوبت پاک (۴۱) شود. بدین سبب ممکن است، که اگرچه اندر کودکی " آبله" برآمده باشد، اندر جوانی باز بر آید. و هرچه از این نوع باشد، جوشیدن خون او عارضی بود و مردم پیر را " آبله" برنیاید، مگر وقتی که هوا بد باشد و بیماری (۴۲) در آن شهر برآید یا هوا بد، و بخار، و نفس بر ایشان اثر کند.

همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن در خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی ، و بعضی را سرفه و درد گلو (۴۳) و گرفتگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید. و " آبله" ، سفید یا سرخ یا زرد باشد و اندک و پراکنده تر و امیدوارتر، خاصه آنچه زود بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوهادار و در هم پیوسته بود و بنفش یا کمد (۴۴) یا سیاه باشد و برسینه و شکم بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود، خطرناک باشد ، و اگر نخست " آبله" بیرون آید، پس تب آید، سخت بد باشد. و اگر تب گساریده نشود، پس از آنکه " آبله" بر آید (۴۵) هم باشد.

علاج آن

هرگاه که اندر شهر، " آبله" بسیار باشد، کسانی را که آمده (۴۶) نباشد، فصد باید کرد یا حجامت ، و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن ، و با آب میوه ها طبع پدید کردن و فرود آوردن. و چون " آبله" برآید، هوای خانه، معتدل باید داشت ، و تن به جامه پوشیدن داشتن ، و جرعه جرعه آب سرد دادن ، و صندل و کافور بویانیدن، و سرکه و گلاب به بینی برکشیدن ، و آب گشنیزتر با نقیع سماق یا عصاره شحم نارترش و مازو، به گلاب سوده ، به چشم اندر چکانند ، و سرمه، به گلاب سوده به چشم اندر چکانند با اندکی کافور. و اگر حلق گرفته باشد، به شراب خرنوب غرغره کنند به آب یخ ، و غذا، پست جو و پست عدس آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و طفشیل با آب غوره یا به سرکه به شیره مغزبادام. و اگر در حلق (۴۷) درشتی باشد، پست جو اندر جلاب دهند و کشکاب که از کشک جو و عدس مقشر ساخته باشند، سود دارد.

و اندر حصبه، لعاب اسبغول و دانه (۴۸) آبی و کشکاب رقیق و آب کدو و خربزه هندی و آب تخم خرفه با آب غوره و آب ریواج و آب انارترش آمیخته میدهند، و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آمیخته، موافق بود و هواعلم.

توضیحات:

- ۱ - در مج (۱)، "حرارت غریزی مبداء حرارت" آمده است.
- ۲ - در نسخه "کا" و "مر"، کلمه "تب" را اضافه دارند و در "کا"، آمده: "از بهر این گفته اند که شب حرارت غریب است" *
- ۳ - نسخه "مر"، "تکسر" را اضافه دارد و در "کا"، "تکسر" آمده است. تکسر: شکسته شدن، خرد شدن.
- ۴ - در مج (۱): "فروخ" *
- ۵ - نسخه "کا"، "نلک" را اضافه دارد. نلک: میوه ای از نوع گوجه، آلوچه کوهی، آلوچه سگک معین) *
- ۶ - تخلیط... آمیختن چیزی را و فساد افکندن در آن کار آشقتن... *
اغتشاش، در هم برهمی معین) *
- ۷ - در سایر نسخه ها، روغن مکرر دیده نشد.
- ۸ - در "مر"، "بیدخوشبوی" آمده است و در مج (۱) نیامده است.
- ۹ - در "مر" و "کا"، "بی لزغ" و در مج (۱)، "بی لزج" آمده است.
- ۱۰ - در مج (۱)، "بلغمی" آمده است.
- ۱۱ - در سایر نسخه ها: "درشت" *
- ۱۲ - فراشا: حالتی که آدمی را از بهم رسیدن تب ایجاد شود و آن خمیازه و بهم کشیدن پوست بدن و راست شدن موی بر اندام باشد، قشعریه، مورمور شدن معین)) (Horripilation, Cold Chills, Shudder = شلیمر)
- ۱۳ - نسخه "مر"، "حماض" و نسخه "کا" عوره" را اضافه دارند و در مج (۱)، بجای "ریواج"، "ترنج" آمده است.

- ۱۴ - در مج ۱) و "مر" ، "خالصه" آمده است.
- ۱۵ - در سایر نسخه ها، "دیر" آمده است.
- ۱۶ - در "مر" سرشته آمده است.
- ۱۷ - مجیب: جواب دهنده، پاسخ دهنده + ناظم الاطباء) یعنی مزاج را به اجابت آوردند.
- ۱۸ - در سایر نسخه ها، "شیافی" آمده است.
- ۱۹ - نسخه "مر" ، "و بیشتر" را اضافه دارد در "کا" ، "بیشتر" آمده است.
- ۲۰ - نسخه "مر" ، "و بیشتر" را اضافه دارد در "کا" ، "بیشتر" آمده است.
- ۲۱ - نسخه "مر" ، این مطالب "و گاهی از بیرون و گاهی یکی از اندرون و بلغم بیشتر" را اضافه دارد.
- ۲۲ - سایر نسخه ها، "و رطوبت" را اضافه دارند.
- ۲۳ - در نسخه "مر" ، "فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند" را اضافه دارد.
- ۲۴ - حلیب: شیر دوشیده ، شیر ، شراب خرما. حلیت: زیور ، آرایش، پیرایه معین) •
- ۲۵ - در سایر نسخه ها، "و شراب غوره عسلی" را اضافه دارند.
- ۲۶ - نسخه "مر" ، "و تخم کشوت" را اضافه دارد.
- ۲۷ - در "مر" ، "نسخه گل سرخ" در مج ۱) ، "نسخه قرص گل" و در "کا" ، "قرص گل" آمده است.
- ۲۸ - در "مر" ، "کدو" و در مج ۱) ، "تخم کاسنی" آمده است.
- ۲۹ - در "مر" ، "تحلیل کننده" آمده است.
- ۳۰ - ترجمه و مفاد عبارت بقراط چنین است: "تب نزد پیران نرم سبک است و دگرگونی در آن به زیادی و سبکی آن نیست و باید با احتیاط به گرم کردن و تثبیت آن اقدام کرد" • در مج ۱) ، "تثبیت" نیامده است. در "کا" ، "بلادہ الحمی" و "تشبث" آمده است. بلادہ = بدکار، فاسق، نابکار، مفسد، گمراه معین) •

- ۳۱ - تب ربع یا تبی که هر سه روز یک مرتبه آید • Quartan Fever=
- ۳۲ - در مج (۱)، "خوره" آمده است. جوز = جوجه = چوزه (معین) •
در "کا"، "چوجه" آمده است.
- ۳۳ - در نسخه چاپی کانپور (کا) ضمن این مقاله، شرحی در وصف تب ربع و انواع و علامت های آن آمده است که معلوم نشد نسخه مذکور از روی چه نسخه (یا نسخه هائی) استنساخ شده است.
- ۳۴ - برای اطلاع کامل از عقاید اطباء سلف بهترین منبع و ماخذ در باب بیماری "آبله و سرخک" به ترجمه "کتاب الجدری و الحصبه رازی" و "خلاصه التجارب" بهاءالدوله رازی مراجعه شود.
- ۳۵ - در سایر نسخه ها، "اگر ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار ومیل به تیزی دارد" اضافه آمده است.
- ۳۶ - در مج (۱)، "یا بجوشد" آمده است.
- ۳۷ - در مج (۱) و "کا"، "بی ترتیبی" آمده است.
- ۳۸ - در مج (۱)، "هر تب" و در "کا" هر ترتیبی" آمده است.
- ۳۹ - در سایر نسخه ها، "پس" آمده است.
- ۴۰ - نسخه "کا"، کلمه "بد" را اضافه دارد.
- ۴۱ - در "مر" و "کا"، "رطوبت ناک" آمده است.
- ۴۲ - در "مر" و "کا"، "و بسیاری را برآید" آمده است. در سه نسخه "یساری" بود، ظاهراً "بیماری" صحیح باشد.
- ۴۳ - سایر نسخه ها "تنگی نفس" را اضافه دارند.
- ۴۴ - کمد: اندوه سخت و اندوه نهانی و دردمندی دل از اندوه و برگستگی رنگ و تیرگی آن (ناظم الاطباء) •
- ۴۵ - در سایر نسخه ها، "بد باشد" آمده است.
- ۴۶ - در "مر" و "کا"، نیامده باشد" آمده است.

۴۷ - در "کا": "سینه" +

۴۸ - در "کا"، "لعاب بهدانه" آمده است.

مقاله چهارم / اندر آماسها (۱) و ریشها (۲)

آماس گرم

علامتهای آن

لون سرخ بود و با ضربان و سوزان و گرم باشد.

علاج آن

فصد باید کرد و حجامت ، و استفراغ به مطبوخ هلیله یا بماءالفواکه یا به اقراص بنفشه ، و طلی از اول، صندل سپید و سرخ و فوفل با آب عنب الثعلب. و در میانه، شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مر اندر آب گشنیزتر و به آخر، آرد جو با آب گشنیز تر. و اگر ترسند که صلب شود، گشنیزتر بکوبند و با روغن گل بسایند، و چون مرهم کنند ، و بر نهند. و اگر آماس، زخمی باشد یا سقظه (۳) بود، صندل سرخ و زعفران راستا راست با آب گشنیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره ای به روغن گرم کنند و برنهند، درد بنشانند.

آماس سرد

علامتهای آن

گرانی باشد و گرم نباشد و هم رنگ جای دیگر باشد.

علاج آن

شب یمانی اندر سرکه حل کنند و آن سرکه، با آب بیامیزند و پنبه پاره ای بدان تر کنند و برنهند و ببندند ، و به روغن و نمک بمالند ، و پنبه با آب و خاکستر چوب و یا خاکستر چوب بلوط تر کنند و بر نهند و ببندند ، و اگر حاجت آید، به استفراغ رطوبت تدبیر کنند (۴).

سرطان

علاج آن

همچون علاج " مالیخولیا " ست. و آنچه طلی باید کرد، بهترین آنست که صبر و سفیداج را بصلایه " سرب " (۵) بسایند، با آب گشنیز تر، و طلی میکنند تا مدتی بگذارد بی رنج.

خنازیر

(خنازیر، جمع خنزیر = خوک (Scrofula))

علاج آن

استفراغ بلغم کنند ، و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار ، و مرهم دیاخلیون (۶) بر نهادن.

طاعون

آماسی گرم باشد یاسبز یا سرخ یا سیاه یا با "سوزش صعب" و "خفقان" و "غشی" .

علاج آن

دل به شراب صندل و کافور و شراب حماض ترنج قوت دهند، چنانکه دردل علاج گرم یاد کرده آمد ، و آن موضع را بیازنند (۷) و خون آن اندکی به محجمه بکشند و هیچ طلی سرد بکار ندارند.

داخس (۹)

آماسی باشد که در بن ناخن پدید آید.

علاج آن

نخست فصد باید کرد ، و بزراالبنج و افیون و بزروقطونا، به سرکه سوده (۱۰) طلی کنند ، و "خرقه" تر کرده، با آب سرد، بر سر آن نهند وهر ساعت تر می کنند و باز می پوشند ، و اگر همه روز، انگشت در آب سردمی نهند، صواب باشد، و اگر ساکن نشود، در روغن گرم کرده می نهند.

دمل

علاج آن

فصد استفراغ به طبیخ هلیله و حجامت ، و نخست چیزی که بر وی نهندبزرقطونا، به سرکه تر کرده بر نهند و از پس سه روز، گندم و نان خشک اندر آب و روغن بییزند و بر نهند ، و خردل با انجیر بکوبند و با روغن گل یا روغن تخم کتان بسرشند و برنهند ، و تخم مرو و تخم کتان کوفته با سرگین کبوتر و خمیر بسرشند و برنهند، زود بپزاند.

شری (۱۱)

سبب شری، بسیاری خون صفرا باشد یا بلغم (۱۲) شری.

علامتهای آن

آنچه خونی باشد، حرکت آن بروز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی بودحرکت آن، بیشتر به شب باشد و هم رنگ و هم و تن (۱۳) بود.

علاج

آنچه سرخ (۱۴) بود، به آب غوره طلی کنند و آب غوره خورند، و چون ساکن گردد، رگ اکحل بزنند و طبع را به آب میوه ها و خرم هندو (۱۵) نرم کنند ، و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد. و اگر مدت آن درازگردد، دو درم هلیله زرد، و دو درم (۱۶) ایارج فیقرا، به سکنگبین بسرشند و بدهند. و بلغمی را نخست، رگ زنند، پس گلشکر و مسهل دهند و ایارج فیقرا با ثرید و غاریقون و نمک هندی و افیتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند ، و گرمابه سود دارد.

جمره (۱۷) و نار فارسی (۱۸) و نمله (۱۹) و کاورسه این همه از جمله بثرات و آماسهای گرم باشد.

امانمله

بثرهای خرد باشد درهم پیوسته میگردد و بهمین (خوانده نشد) بازمی شود، با خارش و سوزش، همچون سوزش گزیدن " مور " * و بعضی باشد که یک بثره باشد، و بعضی باشد که بثرات بود چون " ثلول " (۲۰).

جمره

بثراتی که باشد گرم و سوزان و زود سیاه شود و تری کمتر دارد.

نار فارسی

بثراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب.

کاورسه (۲۱)

بثرات خرد باشد و میل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده ای غلیظ باشد و بلغمی.

علاج

همه بیکدیگر نزدیکست. نخست تسکین صفرا کنند، با آب غوره و آب انار و مانند آن ، پس فصد کنند ، پس به مطبوخ هلیله یا بماءالرماین استفراغ کنند ، و صندل و فوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج (۲۲) ارزیز و گل ارمنی با آب گشنیز تر و آب کسنه و آب عنب الثعلب طلی کنند ، و به سرکه و گلاب نیز طلی میکنند.

و جمره را پس از مسهل دادن، آب انار ترش اندر سرکه ببیزند و بسایند و بر خرقة طلی کنند و بر وی نهند، و اندر شبانروزی سه بارتازه کنند.

و کاورسه را بهمین ترتیب علاج کنند، لکن استفراغ به مطبوخ هلیله کنند و از ترید و افیتیمون خالی نگذارند (۲۳).

گر و خارش

هم خشک باشد و هم تر.

علاج

خشک را گرمابه خوش آب و شستن به آب جغندر و آرد نخود ، واستفراغ بماءالجبن ، و بگیرند: تخم ربواج و مغز زردآلوی تلخ از هر یک ده درم، نمک و سیماب (۲۴) کشته از هر یک یک درم، بکوبند و بهم بیامیزند و به سرکه تر کنند و به جغرات و بکنجد، آس کرده بسرشند و اندر گرمابه طلاکنند سه روزه.

دوا نافع للجرب (برای چرب)

بگیرند: دار زرد (زردچوبه) و بوره و نمک و زاک معدنی و قسط از هر یکی پنج مثقال، کافور دانگی ونیم، زبیق به خاکستر کشته یک و نیم، مرداسنگ سه مثقال، تنور پاره کهنه پنج مثقال، گوگرد یک مثقال، جمله خرد بکوبند، و به سه قسمت کنند، و هر قسمتی تنها، به روغن گل یا روغن کنجد بیامیزند، و بعد از آن که از گرمابه بیرون آید، در آفتاب بر همه تن طلی کند، سه روز، نیک شود انشاءالله (۲۵).

و اگر تر باشد، قصد کنند ، و به طبیخ شاهتره استفراغ کنند ، و بگیرند: کندس (۲۶) دو درم، زراوند طویل چهار درم، حبت الفضة (۲۷) شانزده درم، زرده جویه سه درم، سیماب کشته دو درم، بکوبند و بیامیزند و به سرکه تر کنند و به روغن گل چرب کرده، طلی کنند در گرمابه یا در آفتاب.

سعه (۲۸) و شیرینه (۲۹)

علاج آن

اگر سعه خشک باشد، رگ پس گوش بزنند و آن خون در وی مالند ، پس مرهم سرخ، طلی کنند ، و رگ قیفال بزنند ، و بر گردن حجامت کنند ، و بگیرند: گشنیز خشک سوخته و سفال تنور کهن و حنا (Henna) همه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلی کنند. و اگر تر باشد، فصد کنند ، و حجامت و استفراغ کنند به مطبوخ هلیله و به حب قوقایا ، و بگیرند: روی سوخته و قنبیل و مر، هر یکی یک درم، زراوند طویل و قلقطار و صبر از هر یکی یک درم، همه بکوبند و به سرکه و روغن گل طلی کنند.

قوباء

صمغ و کتیرا و هلیله زرد کوفته، به سرکه بسرشند و طلی کنند. و اگر سخت باشد، استفراغ کنند به مطبوخ افتمون یا بماءالجبن ، و بگیرند: مازوناسفته اندر سرکه و بول گاو (۳۰) بیزند، تا مازو نرم شود، بسایند و طلی کنند.

سوختن آتش

در حال، سپیده خایه مرغ با روغن گل طلی کنند ، و پس، مرهم اسفیداج برمی نهند ، و بگیرند: اسفیداج ارزیز و مرداسنگ (۳۱) زرد از هر یک سه درم، صبر یک درم، زراوند طویل دو درم، با موم و روغن گل بسرشند و طلی کنند.

ریش بلخی (۳۲)

علاج آن

فصد ، استفراغ صفرا ، و شراب غوره و شراب زرشک و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور ، و طلی مرهم اسفیداج.

ریشهای پلید

علاج آن

دردی روغن زیت و شب یمانی و انگبین هر یک راستا راست مرهم سازند(۳۳) و طلی کنند ، و بگیرند: مس سوخته و ریتیانج (۳۴) و نمک اندرانی راستا راست و روغن مورد و موم، چندانکه کفایت بود، مرهم سازند.

جراحت

هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده بود، اولیتر آن باشد که هر دو لب آن فراهم گیرند (دو لب را به هم وصل کنند) و بگذارند که چیزی در میان افتد، چون " موی " (۳۵) یا " روغن " و غیر آن و خشک بندکنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویه ها دارند، بشکافند و مشرح (۳۶) کنند، پس علاج کنند و داروهای ذرور (۳۷) بکار دارد لکن ذرور خشک.

صفت ذرور

بگیرند: اسفیداج ارزیز و مرداسنگ از هر یکی یک جزو، و مر و مازو از هریکی نیم جزو، بسایند و بکار دارند. و اگر جراحت بر سر افتاده باشد، زراوند مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده و کوفته و بیخته، سود دارد(۳۸).

صفت ذروری که خون باز دارد

بگیرند: صبر و قشورالکندر از هر یکی یک جزو، و دم الاخوین و عنزروت از هریکی نیم جزو، بکوبند و بیزند و بکار دارند ، و سرگین خر و سرگین اسب، سوخته و ناسوخته، خون باز دارد.

خار و پیکان که در عضوی بماند

علاج آن

زرآوند مدحرج کوفته و با انگبین سرشته و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین سرشته بر نهند، خار و پیکان بیرون آید.

توضیحات:

۱ - آماس = ورم = باد = خیز = تورم. • Swelling = Edema

۲ - ریش = • Sore, ulcer = نسخه "مر"، "و خراجها" را اضافه دارد.
خراج [به ضم خاء] = کفگیرک = Benign Antrax = شلیمر) و Antrax (فرانسوی) • معنای دیگر "انتراکس" سیاه زخم است. نسخه مج ۱)، "وجراحتها" را اضافه دارد. در "کا"، "آماسها و جراحتها" آمده است.

۳ - سقطه: افتادگی، سقوط (ناظم الاطباء) • خطا، اشتباه، لغزش، واقعه شدید معین) •

۴ - در "مر"، این چند سطر تحت عنوان "آماس، علامات" و در "کا" و مج ۱)، "آماس گرم" ابتدا ذکر شده است. شرح آماس گرم، در نسخه های دیگر، بمانند نسخه اساس کار است. ضمنا در حاشیه نسخه اساس کار ده نیم سطر دستورها و نسخه هائی آورده شده است.

۵ - در "کا"، "در فهر و صلایه سرب" نوشته شده و در حاشیه آمده: "در مهرآز لغت هاون" • فهر: دسته هاون (ترجمه سرالاسرار رازی) • در "مر" "نهر" آمده است. مهراس: به لغت مراکش هاون و مهراس (ناظم الاطباء) • مهراس: هاونی است که با آن گندم و مانند آن میکوبند (معین) •

۶ - دیاخلیون یا دیاخلیون یا داخلون - نوعی مرهم که محلل ومذیب (ذوب کننده) است و در طب بکار است (یادداشت مولف): مرهم دیاخلیون همه آماسهای سخت را سود دارد و نرم کند (رجوع به کتاب قرآبادین ذخیره خوارزمشاهی شود) (تمام از لغتنامه دهخدا) • در مج ۱) و "کا"، "دخالیون" و در "مر"، "دیاخلیون" آمده است. دخالیون: معنی آن لعابهاست (بحرالجمواهر) •

۷ - در مج ۱)، "بخراشد" و در "کا"، "پیارند" آمده است.

۸ - محجمه: [به فتح میم و جیم]: محل حجامت و موضعی که در آن حجامت کنند ••• جمع حجامت محجمه [به کسر میم و فتح جیم]: شیشه و شاخ حجامت (ناظم الاطباء) • ایضا به بحرالجمواهر مراجعه شود.

۹ - داخس [به کسر خاء] = درد ناخن = عقربک (Whitlow = حیم) (Panaris فرانسوی) •



عقربک - Whitlow

۱۰ - در "مر" و "مج" (۱)، "تر کرده" آمده است.

۱۱ - شری [به فتح شین]: بثورات ریزه سرخ که بر بدن آدمی بر آید و به فارسی مخملک گویند (ناظم الاطباء) و (اقرب الموارد) و (بحرالجمهر) دلم (به فارسی) (بحرالجمهر) • نقطه های سرخ پر خارش که بر جلد بدن پدید آید (غیاث اللغات) ••• (تمام از لغت نامه دهخدا) شری: از بخاری بود بسیار که بیک بار برخیزد و چون اتفاق چنان افتد که هوا سرد بود یا مسام بسته بود، به پوست بماند و از آنجا خارش خیزد (هدایه المتعلمین در فصل شری "فی الشری" صفحه ۵۹۸). شری: دانه های کوچک و بزرگ که دفعه در اغلب اوقات در بدن پیدا شود و اغلب اوقات ترشح دارد و فارسی آن دلم است. (مضمون بحرالجمهر) • شری: نوعی حساسیت (آلرژی) بمانند که پیر بدون ترشح (تقریر دکتر ناصر شرقی) • در برابر شری "ماشری" هم آمده است. بدین معنی که کوفت و شری و ماشری اغلب در مکالمات به عنوان نفرین با هم گفته می شده. ماشری: (ماخوذ از سریانی به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی ورمی که ماده آن از خون باشد) ••• (دهخدا)، که مرحوم دهخدا از برهان قاطع گرفته است. در برهان قاطع آمده: "ماشرابارای بی نقطه بر وزن ناسزا به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی بر وزن ناسزا به لغت سریانی ورم دموی را گویند یعنی ورمی که ماده آن از خون باشد" در شرح و زیرنویس برهان قاطع از مرحوم دکتر معین نیز شرحی آمده و استناد به نظر بعضی از اطباء سلف متذکر شده است. ماشری: در لغت سریانی نام ورمی که از خون و صفرا هر دو در هر قسمت بدن پیداشود و به فلغمون (Phlegmon) که در جوهر دماغ حادث شود و شیخ

به ورم صفراوی صرف که در کبد تولید شود اطلاق کرده است. اما در عرف طبی خاص اکثر متأخرین ورمی است که در صورت از ترکیب خون و صفرا حاصل میگردد (مضمون بحرالخواهر) • ماشرا: حساسیتی (آلرژی) است بمانند کهثیر (urticaria) با پف و برآمدگی میباشد (تقریر دکتر ناصر شرقی) Phlyctenc = ؟. آنچه که در باب دو کلمه " شری" و " ماشرا" آمد نتیجه مطالعه تهیه کنندگان بود باز هم چشم انتظار کمک همکاران میباشیم.



آبسه - Phlegmon

۱۲ - در " کا" و " مج ۱"، " بلغم شور" و در " مر"، " بلغم سرد" آمده است.

۱۳ - در " مر"، " همه تن" آمده است.

۱۴ - در " مر"، " خون" و در " کا"، " خونی" آمده است.

۱۵ - در " مر" و " کا"، " خرماهندی" و در " مج ۱"، " تمرهندی" آمده است.

۱۶ - در " مر"، " ده درم" آمده است.

۱۷ - جمره: [به فتح جیم و راء]: اخ گر، اخگر تخشه، تخشه (مقدمه الادب زمخشری)، جمره: خدرک آتش، اخگر آتش، آتش، برافروخته (از ماخذ چند - از دهخدا) •

جمره: اخگر آتش، تکه آتش ۰۰۰ معین) • جمره: به فتح، دانه هائی متفرق یا مجتمع با سرخی شدید که

هر دانه آن قسمتی بزرگ از بدن را فراگیرد و در گوشت فرو رود فارسی آن آتشک (؟) است (مضمون بحرالجمواهر)

۱۸ - نار فارسی: ۰۰۰ دانه ها باشد که بر جلد بدن پیدا شود پر آب رقیق شدیدالحرقت (آنندراج / از دهخدا) * در "مر" و مج (۱)، "آتش پارسی" آمده است. ایضا به "اغراض الطیبه" مراجعه شود. نار فارسی: ۰۰۰ دانه هاباشد که بر جلد بدن پیدا شود، پر آب رقیق شدیدالحرقت (غیاث اللغات) * غیر از کوفت و آتشک که سیفیلیس باشد (از مجمع الجوامع) (تمام از لغت نامه دهخدا) * نار فارسی: ۰۰۰ نوعی تاولهای سرخ رنگ که بر جلد بدن پیداشود. مولف مجمع الجوامع آنرا غیر از دانه های مربوط به مرحله دوم مرض سیفیلیس میداند معین) * نار فارسی: ۰۰۰ اسم مرض حاریست (تحفه) برای معادل این کلمه از همکاران استمداد شد، ولی معادل آن در زبان های خارجی بدست نیامد. در برابر نارفارسی بیماری دیگری در کتابهای طبی به نام "نار افرنجی" (افرنجیه) دیده میشود. نارافرنجی (افرنجیه): آبله فرنگ، کوفت، سیفیلیس معین) * معادل هائی از آن در کتب طبی قدیم ودوران ناصری دیده میشود، به مانند ارمنی دانه، آتشک، سیفیلیس، آبله فرنگ.

۱۹ - در "اغراض الطیبه" جرجانی آمده: "نمله بثره ها باشد کوچک وسوزان و آماس اندک کند و زود ریش کند و پهن باز میشود" ایضا به هدایه المتعلمین مراجعه شود، که نمله و جاورسیه و نار فارسی را آورده است. برای تهیه کنندگان، یافتن معادلی برابر "نمله" در زبان خارجی، میسر نشد.

۲۰ - ثولول: زگیل = Wart در "کا"، پس از "ثولول"، و بعضی به کثره باشد" دارد.

۲۱ - در متن نسخه اساس کار، "کاورسه" نیامده ولی از سیاق عبارت و تطبیق با نسخه های دیگر محل این بیماری قبل از "بثرات" میباشد.

۲۲ - اسفیداح: معرب واژه فارسی اسپیداک یا سپیداب یا سفیداب است (ترجمه سرالاسرار رازی) *

۲۳ - در "مر"، "بگذارند" آمده است.

۲۴ - سیماب = جیوه = زیبق Mercury = * مقصود از "سیمباب کشته" جیوه ای است که در قدیم با دست یا قاشق یا چیز شبیه به آن آنقدر بر وی جیوه می مالیدند که دانه دانه شود و از حالت سیالی بیرون آید که بامواد دیگر برای امراض جلدی بکار برده شود. جیوه کشته = جیوه مرده که بر اثر مالش به صورت دانه های ریز در آمده باشد.

۲۵ - مطالب داخل قلاب، در نسخه های دیگر دیده نشد.

۲۶ - در سایر نسخه ها: "کندش" * کندس: بیخ گیاهی که درون آن زردو برونش سیاه و مقی و مسهل و سفوف آنرا چون به بینی کشند عطسه آورد.

(ناظم الاطباء) • کندش، خربق (Hellebore White = آریانپور) • کندش = کندس = کندسه = قندش
 ••• که آنرا خربق سفید نیز گویند ••• جوهر کندس الکاوئیدی است بنام " وراترین " ••• Veratrin = •
 • (معین) • (ایضا به واژه نامه گیاهی دکتر زاهدی مراجعه شود) •



کندس ، خربق - Hellebore White

۲۷ - در سایر نسخه ها، خبث الفضة آمده که صحیح است. کاتب نسخه اساس کار صحیح ننوشته است. خبث الفضة: چیزی باشد مانند کف که بر روی سیم گذاخته ایستد. مالیدن سیماب کشته و خبث الفضة (از ذخیره خوارزمشاهی - از لغت نامه دهخدا) • خبث الحديد: = اکسید آهن. ایضا به کلمات " خبث الذهب و خبث الفضة " به بحرالجمواهر مراجعه شود.

۲۸ - سفعه [به فتح سین]: شیرینه ای که بر سر و روی کودک بر آید و کچلی و بیماری که موی بریزاند (ناظم الاطباء) • سفعه: شیرینه، شرینه سر، خستگی سر، ••• (مقدمه الادب زمخشری) • سفعه امن توسیه Ringworm
 - the Scalp of = سفعه شهدیه Honey Comb Scall = سفعه نخالیه Portigo = Bramnylike =
 سپوسک، سفعه مجیبه) Running Tetter of the Scalpe = شلیمر) • سفعه رطبه = زرد زخم Ulcer on
 = the head ، سفعه شهدیه، نوعی کچلی سر = Honeycomb scall = Favus ، سفعه مخاطیه، کچلی، =
 Scalp disease ، سفعه نخالیه = شوره سر (Pityriasis , Capitis, dandruff = آریانپور) ایضابه " هدایه "
 و " التنبیر " مراجعه شود. در عرف عامه یکی از معانی آن " رشکا " است.

۲۹ - در " کا " ، " شیرینجه " آمده است. شیرینه = شیرینک = زرد زخم معین) • شیرینه: ک: •••

exanthema, kind of infantile eczema) آریانپور) شیرینک: + + + و سعه و نوعی از جوشش که بر روی و اندام کودکان بر آید(ناظم الاطباء) .



Infantile Eczema

۳۰ - سایر نسخه ها، " بول گاو" را ندارند.

۳۱ - مرادسنگ: مرتک، مرده سنگ، مردارسنگ، مرداسنج (برهان قاطع) ، اکسید دو پلمب = [اکسید سرب]
(ترجمه سرالاسرار رازی) + Litharge = (شلیمر)



مراد سنگ ، مردارسنگ - Litharge

۳۲ - ریش بلخی: قرچه که از بثره ها باشد که بهم پیوسته باشد وصدید (زرداب، چرک آمیخته بخونابه + + +

معین) از وی همی پالاید آنراریش بلخی گویند و این ریش به رباط دهستان که نزدیک گرگان است بسیار تولد کند
••• (ذخیره خوارزمشاهی از دهخدا) •

۳۳ - در " کا" ، پس از " مرهم سازند" ، " ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند" و در مج ۱) ، " پس پلیدی را پاک
و خشک سازند" آمده است.

۳۴ - در " مر" و مج ۱) ، " راتیانج" و در " کا" ، " رتیانه" آمده است.

راتیانه: صمغ درخت صنوبر. راتینج و راتیانج (ناظم الاطباء) • راتیانج = Colophany = Blak rosin - all
• شلیمر)

۳۵ - در " مر" ، " موم" آمده است.

۳۶ - مشرح: ••• گوشت پاره شده بدرازا بی آنکه بعضی از بعضی آنرا جدا سازد (محیط المحيط) گوشت کفاینده
(ناظم الاطباء) (تمام از دهخدا) •

۳۷ - در مج ۱) و " کا" ، " از داروهای تردد در دارند" آمده است.

۳۸ - نسخه " مر" ، " و خمیر خشک کوفته سود دارد" و نسخه " کا" ، " خمیر خشک کوفته و بیخته اندر شراب" را
اضافه دارند.

مقاله پنجم / در علاج: "شکستگی" (Fracture)، و "کوفتگی" (Contusion)، و " فشاردگی استخوان" (Pressure)

بیرون آمدن (۱) بندها از جای خویش

هرگه که از این نوع آفتی رسد، در حال، فصد کنید، اگر مانعی نباشد، و اگر مانعی باشد، محجمه بربرابر آن موضع نهند و خون را به دیگر جانب کشد، و طبع را به حقنه نرم کند یا به آب میوه ها، و مشرودیطوس دهند، یا ریوندجینی اندر جلاب حل کنند، و غذا، کشکاب و اسفاناخ و ماش مقشر، به روغن بادام. اما اگر "الم" به معده رسد، سکنجین ساده دهند با کهریا و بسد (۲) از هر یک، نیم مثقال، و بگیرند: سیب پاک کرده و به جلاب پخته پنجاه درم، گل سرخ ده درم، مصطکی و آفاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنج درم، کوزسروو زعفران و صبر از هر یکی یک درم، به آب لسان الحمل بسرشند و برنهندو ببندند. و اگر الم رسیده باشد، بگیرند: ریوندجینی ده درم، روناس ده درم، لک (۳) مغسول و طباشیر از هر یک پنج درم بکوبند و ببینزند، شربت یک درم (۴) با سکنجین، و بگیرند: صندل سپید و گل سرخ و بنفشه خشک از هر یکی پنج درم، آرد جو سه درم، زعفران یک درم، کافور نیم درم، به جلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند. و اگر حرارت کمتر باشد، بگیرند: گل سرخ پنج درم، مصطکی و سنبل و دارجینی از هر یکی دو درم، برگ مورد سه درم، لادن دو درم، لادن به روغن خیری (۵) حل کنند یا به روغن یاسمن و دیگر داروها بدان بسرشند و بکار دارند، و ضمادی بکنندبدین صفت: اگر عضوی آزرده شده باشد بگیرند: حضض و مر و زعفران از هر یکی دو مثقال، گل ارمنی سه مثقال، ماش مقشر بیست مثقال، جمله را خردبکوبند و ببینزند. و از این جمله، ده مثقال بگیرند و با آب برگ سروبسرشند و ضماد کنند و بر کویاره (۶) کهنه ببندند، تا خشک شود، نافع بود. وهواعلم (۷).

شکستگی و از جای بیرون آمدن بندها

علاج آن

کشیدنست (کشیدگی، کشش Extension) چندانکه بجای باز شود و راست کردن و بستن، لیکن کشیدن برفق باید، چنانکه دردی عظیم تولد نکند، و آزرده شدن عضوی را به روغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی کنند و ببندند و تا سه روز نگشایند. و اگر آسیب به "عصب" آمده باشد، ضمادی به روغن نرگس یا روغن یاسمن (۸) یا روغن سوسن بسرشند، ونخست به شراب تر کنند، پس به روغن سوسن بسرشند و روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب گرم کرده پیوسته بر می چکانند، و داروهای شکستگی از این نوع سازند.

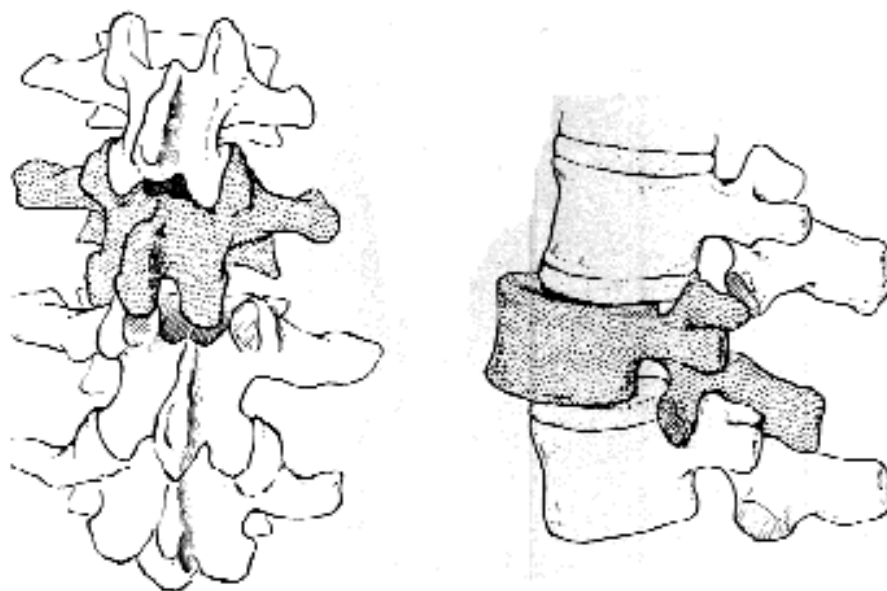
صفت دارو

بگیرند: مغاث (۹) و ماش مقشر از هر یکی ده درم، صبر و مرو (۱۰) و خطمی سپید و آفاقیا از هر یکی پنج درم، گل ارمنی بیست درم، همه کوفته و بیخته، به سپیده خایه مرغ بسرشند و بکار دارند. و اگر چیزی گرم حاجت باشد، مرزنگوش و اکلیل الملک و راسن و برگ سرو زیادت کنند. و اگر ازبستن دردی خیزد، بگشایند و

آسایشی دهند و باز برفق ببندند.

توضیحات:

۱ - بیرون آمدن بندها از جای خویش = خلع مفصل = Dislocation =



خلع مفصل - Dislocation

۲ - در "مر"، "سداب" آمده. بسد[به ضم با و شدسین] = مرجان و بیخ مرجان (ناظم الاطباء) = Red coral

۳ - لک = لاک (Gomme laque = ج ۲ تاریخ طب در ایران) به فارسی رنگ لاک نامند. صمغ نباتی است شبیه به مر (مکی)، ساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب به قرطم (تخم کافیشه) • میگویند شبنمی است که بر نبات می نشیند (تحفه) (از زیر نویس ج ۲، تاریخ طب در ایران، صفحه ۴۳۶).

۴ - در "کا": "دو درم" •

۵ - خیری = خيرو = هیری = گل شب بو = گل همیشه بهار معین) • خیری اصفر = شب بوی زرد = - Yellow - Flower, Bleeding heart, Yellow gil liflower - خیری البر = اسطوخودوس حقیقی ••• Truelavender شب بوی انگلیسی • Bitter - Cress = گل شب بو (Gilliflower = واژه نامه گیاهی) • خیری، خیری خطائی (سیاه)، خیری میردینی (بنفش) خیری هفت رنگ، خیری خزای، خیرشیرازی (گل همیشه بهار) (ناظم الاطباء) • خیری = شب بوی زرد (شرح اسماء العقار) •



Bitter-Cress - شب بوی انگلیسی



Gilliflower - شب بو

۶ - " کوپاره کهنه" ؟ کوپار و کوپاره: رمه و گله گاو و خر و گوسفندو دیگر چار پایان (ناظم الاطباء) • کوپاره، کوپوره، گوپاره: آرایش گل خرماست که به شکل گل آذین خوشه یی است و بوسیله برگ قیفی شکل غلاف ماندنی احاطه شده و بفرانسه این نوع آرایش را رژیم (Regime) نامند، جفری، گوپرا، گوپارا، کافوری، کوپاره، گوپاره معین) • در سایر نسخه ها، از کلمات " کوپاره کهنه" اثری نیست.



Regime - گل خرما

۷ - از کلمه " و ضمادی " تا " و هواعلم " در سایر نسخه ها نیامده است.

۸ - در دیگر نسخه ها، " روغن یاسمن " نیامده است.

۹ - مغاث: بیخی است دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل به سرخی وجوفش به سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل به شیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان بریست که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است
••• (تحفه) • مغاث: بیخ درخت انار صحرائی، درختی است که ریشه آنرا چون بخورند هم قی آورد وهم اسهال (ناظم الاطباء) • در مخزن الادویه عین عبارت تحفه آمده است. مغاث: گیاهی است از تیره پنیر کیان که ریشه اش مورد استفاده داروئی است، رمان بری، مغیث، انار صحرائی ••• معین) • "در شرح اسماءالعقار" آمده: Racinede glossostemon فرانسوی) •

۱۰ - در مج ۱)، " مرمکی " و در " مر "، " مر " آمده است.

مقاله ششم / در تدبیر زینت و داءالثعلب (۱)

علاج آن

ایارج فبقرا با شحم حنظل و غاریقون جندکرت بدهند. و اگر کسی راضعیف (۲) باشد و شحم حنظل نتوان داد، به طبیح افتمون، استفراغ کند، و ایارج فبقرا و معجون نجاح (۳) بکار دارد. و خداوند مزاج گرم را طریفل کوچک و طبیح هلیله زرد موافق باشد، و بیخ کبر ببیزند و ایارج فبقرا در وی حل کنند و با آن غرغره کنند، و عاقرقرا و فرقیون، بزهره گاو بسایند و طلی کنند، و پیاز نرگس مالیدن، سود دارد.

سپوسه

(شوره سر > Pitiriasis Capitis = شلیمر)

علاج آن

خطمی سوده و آرد نخود، به سرکه بسرشند و بر سر طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند، و اگر زهره گاو و شحم حنظل با آن یار کنند، قویتر باشد.

دراز کردن موی

به آب جغندر و آب نخود می شویند، و صبر اندر آب برگ مورد تر بسایند و طلی کنند و یک زمان صبر کنند، پس بشویند، و پیوسته موی رابه آمله و هلیله سیاه می شویند، و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند.

کلف

رگ قیفال بزند، و به مطبوخ هلیله و افتمون، استفراغ کنند، و ایارج فبقرا بکار دارند، و زرنیخ زرد با آب گشنیز تر بسایند و طلی کنند، و تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خربزه کوفته و بزرداب معصفر (۴) سرشته، طلی می کنند، پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند.

بهق

به مطبوخ هلیله ها (۵) و افتمون استفراغ کنند، و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار دارند، و بگیرند: تخم ترب و روناس و کندس و شیطرچ و شحم حنظل و مازیون و خربق سبید و خردل و سقمونیا راستاراست، بکوبند و ببیزند و به سرکه طلی کنند، اندر گرمابه یا در آفتاب یا نزدیک آتش.

برص (۶)

علاج آن

"قی" کردنست، و به ایارج لوغادیا ویا به مطبوخ افتمون استفراغ کنند، و اطریفل ماهان بدر بکار

دارند ، و طلی به داروهای قوی تر کنندبدین صفت ، بگیرند: برگ مازریون و خربق سیاه و بلبل و بوره راستراست به سرکه ببیزند و نظرون و ذراریح و سونس آهن (۷) و کف دریا، کوفته و بیخته در وی افکنند و بسایند، تا همچون غالیه شود، و اندر آفتاب طلی کنند، و چندانکه تواند صبر کند، پس بشویند. و اگر " آبله " گردد آنرا بکفایند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا خشک شود و باز معاودت کنند.

صفت طلی دیگر

بگیرند: شیطرح و نیل و فوه و شب یمانی و دردی خم خشک کرده، همه بکوبندو بسرشد به سرکه و بکار دارند و فوه را در آب ببیزند و بپالایند و دارو را بدان آب حل کنند، بیست روز تمام، طلی کنند، اثر وی بماند.

رنگ روی روشن کردن

بگیرند: آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کتیرا و تخم ترب کوفته نرم، همه اندر شیر تازه بسرشد یا اندر کشکاب، و اول شب طلی کنند، و همه شب صبر کنند، و بامداد به آب گرم بشویند، و اندرین آب، سپوس گندم و بنفشه خشک باید که پخته باشند، و پالوده و شیر تازه و پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان و انار شیرین و زرده خایه مرغ نیم برشت و انجیر خشک و ترب و گندنا و اندکی انگژد و اندکی زعفران و اندکی شیر (۸) خوردن این جمله را صافی کند و تازه و افروخته دارد.

بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق

هلیون (۹) و حرشف (۱۰) و زرد آلو و نقیع آن خوردن ، و شراب ریحانی خوردن ، بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند.

معجون نوش دارو

که در وی مفرح است. بوی دهان و بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ روی صافی کند و معده را قوت دهد و طعام را بگوارد و آنرا پیش از طعام و پس از طعام بکار توان داشت.

طریقیدن پاشنه

علاج آن

پای را از خاک (۱۱) نگاه باید داشت ، و بگیرند: مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم، به روغن سندروس بسرشد و در کفتکی کنند (۱۲) و کاغذی بر زبر (۱۳) آن نهند تا " دارو " در وی خشک شود، و این دارو، پس از آن بکار دارند که پای اندر گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند.

توضیحات:

۱ - توضیح - در عنوان مقاله ششم در نسخه اساس آمده: "اندر تدبیرزینت و دارءالثعلب" و پس از آن به علاج

پرداخته است که مقصود علاج "داءالثعلب" است. در "مر" ، " داءالثعلب" پس از " تدبیر زینت" به صورت بیماری و علاج آن آمده است. در مج ۱): پس از " زینت" ، " و آن پاک داشتن بشره است" • نسخه " کا" ، " و آرایش" را اضافه دارد.

۲ - در "مر" و مج ۱)، " امعاء" و در " کا" ، " احوال" آمده است.

۳ - معجون نجاج: مسهل سودا و بلغم غلیظ جبهه قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است. پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلبله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک دو مثقال، تربد سفید هفت مثقال، غاریقون، بسفایج از هر یک پنج مثقال محموده مشوی سه مثقال، گل سرخ رب سوس مصطکی سفید از هر یک پنج مثقال، عسل کف گرفته سه برابر ادویه قدر شربت دو مثقال تا سه مثقال (تحفه حکیم مومن) • توضیحا اضافه میشود که در " هدایه" چهل و پنج نوع معجون و در قانون (کتاب پنجم) شصت و سه نوع آمده است. محموده: داروئی مسهل که سقمونیا نیز گویند (ناظم الاطباء و شرح اسماءالعقار) مشوی = بریان شده.

۴ - زرداب معصفر. زرداب (آب زرد رنگ و خلط صفرا ۰۰۰) (ناظم الاطباء) معصفر: چیزی که به گل کاجیره آن را رنگ کرده باشند ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) مقصود آب زردی است که با گل کاجیره رنگ کرده باشند. نسخه "کا" ، " و تخم" را اضافه دارد.

۵ - در سایر نسخه ها، " هلیله" آمده است.

۶ - برص = پیسی ، Vitiligo ، شلیمر کلمه Alphos را در برابر پیسی و برص آورده است. برص: سفیدی که بر ظاهر بدن در بعضی قسمتها آید و گود شود تا آنکه بدن کلا سفید گردد ۰۰۰ و شیخ " برص اسود" را " قوباء متقشر" گفته است (بحرالجمهر) • برص: پیش اندام (ناظم الاطباء) •



پیسی ، برص - Vitiligo

۷ - در " کا" ، " سونش آهنگران" آمده است. سونش: براده و ریزه هائی از فلز که از دم سوهان ریزد معین)
Filing = ۰

۸ - در مج (۱)، " شیر گاو روی را صاف کند" ودر " کا" ، " اندکی سیر خوردن" آمده است.

۹ - هلیون : کشک الماز، مارچوبه Asparagus , sparrow - grass = (واژه نامه گیاهی) .



Asparagus - مارچوبه ، کشک الماز ، هلیون

۱۰ - حرشف: کنگر ۰۰۰ معین) ، خرشوف : کنگر فرنگی معین) . خرشوف: کنگر فرنگی ، انگنار ، انگینار -)
Artichoke واژه نامه گیاهی(. خرشف: Artichaut فرانسوی - شرح اسماءالعقار) .

۱۱ - در مج (۱)، " گل و خاک" و در " مر" ، " خاک و گرد" آمده است.

۱۲ - در " مر" ، " و در کوفتگی کنند" . در مج (۱)، " در آن شکاف کنند" .

۱۳ - در مج (۱)، " زیر" و در " کا" ، " بر روی" آمده است.

مقاله هفتم / اندر علاج زهرها

اولا کسانی را که دشمن و تهمت آن باشد که ایشانرا چیزی زیان کار دهند، طریق احتیاط آنست که در جایگاه تهمت، طعامی و شرابی که طعم سخت قوی باشد، نخورد. مثلا که سخت شیرین باشد یا سخت ترش یا سخت تیز یا سخت شور، نخورد و دست باز نکشد از بهر آنکه طعم چیزهای زیان کار، بوی آن در چنین طعامها و شرابها پوشیده توان داشت. و طریق دیگر آنست که آنجا که ایمن نباشد، طعام و شراب نخورد و حاضر نگردد، از بهر دو کار، یکی آنکه اگر شهوت طعام پدید آید و چیزی زیان کار دهند، طعم و بوی آن به سبب درباست (۱) طعام و رغبت بدان بر مردم پوشیده گردد، و دوم آنکه چیزهای زیان کار در حال گرسنگی و تشنگی زودتر اثر کند و در رگها و در ره گذرها بنماند و زود بگذرد و قوت آن بدل رسد. و اگر طعام و شراب خورده باشد، قوت آن چیز نخست بر طعام آید و ضعیف شود از بهر آنکه رگها ممتلی باشند، زهر گذر نیابد و بدل نرسد. و باشد که اندر آن طعام که او خورده باشد چیزی بوده باشد، که قوت آن با قوت زهر بازکوشد و مضرت آن دفع کند. و طریق دیگر آنکه بر سبیل احتیاط، فصد کنند، و نخست چیزی که خوردند آن باشد که مضرت آن دفع کند و قوت آن زهر از دل باز دارد.

صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشترین زهرها باز دارد و در وی مضرتی نباشد، بگیرند: گوز مغز پاک کرده شش درم، برگ سداب خشک و نمک درست (۲) از هر یک یک درم، انجیر خشک چندانکه دیگر چیزها بدان بتوان سرشت و بسرشند، شربت چندیک، جوز و گوشت قدید راسو بخاصیت، مضرت بیشترین زهرها باز دارد، چون قدید کرده باشند، گوشت راسو را و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه (۳) و تریاق الطین (۴)، همه پیش از آن و پس از آن، مضرت زهرها را دفع کننده است. لکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها احتمال نکند، پس مضرتی نقد بر خویشتن نتوان نهاد، هنوز به مضرتی نارسیده، و اگر دیگر از این معجونها چیزی بخورد و حرارتی در وی پدید آید، آب یخ و روغن گل (۵) باید داد بسیار، و "قی" فرمودن (۶).

اما **قانون علاج همه زهرها**، آنست که هرگاه که حس (۷) آن نیابد، که او را زهری دادن، در حال، "قی" کند - پیش از آنکه قوت آن در تن پراکنده شود - به آب نیم گرم و روغن شیر پخت و طبیخ شبت و اندکی بوره، و روغن بسیار، قی بیشتر آرد. و هرگاه که "قی" کرده آید تمام، شیرتازه خورند بسیار. و اگر به شیر نیز "قی" افتد، سخت نیک باشد. اگر شیر حاضر نباشد، مسکه گذاخته بجای آن باشد، و لعاب تخم کتان و پیه بط گذاخته و شراب شیرین، سود دارد.

و اگر از معجونهای بزرگ چون تریاق و مثرودیطوس و غیر آن، حرارتی تولد کند، آب یخ و روغن گل می باید داد و بدان قی فرمودن. و اگر در خواب شوند، نشاید گذاشتن و بهر تدبیر که ممکن گردد دیدار می باید داشت.

و اگر طعام خورند، بسیار بسیار باید خورد، تا اگر "قی" نیفتد، بسیاری طعام بر آن چیز غلبه کند، و باشد که معده ممتلی گردد و "قی" کردن آسان شود.

اما داروها که از بهر گزیدن جانوران زیان کار دهند، شیر لاغیه (۸) که آنرا تریاق بوشیخه (۹) گویند، گزیدن "افعی" را سخت نافع بود، و شراب انگوری که "افعی" در وی افتاده باشد و مرده، گزیدن همه جانوران را سود دارد و نافع بود، و مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرهای جانوران است، و بیخ انگدان پادزهر همه است.

و داروهائی که طلی کنند: نطف اسفیدست و شیرخام و پخته با روغن گاو سرشته و جندیبستر با روغن زیت سرشته و عصاره گندنا و عصاره بودنه جویباری و زهره گاو و بز و نمک و سرگین بز (۱۰) سرشته ضمد کردن، پادزهر همه زهرها است از جانوران و این گزیده است (۱۱).

توضیحات:

۱ - درباست = دربایستن. (۱) حاجت، نیازمندی. (۲) ضرورت. (۳) سزاواری شایستگی، لیاقت. (۴) طور، روش، رسم. (۵) ضروری معین) *

۲ - در "کا"، "درشت" در مج (۱)، "قدری" آمده است.

۳ - تریاق الثمانیه: تریاقی که از اختلاط اخلاط (مركب) هشت گانه سازند و سود آن بیشتر از تریاق اربع است (بحرالجوهر) * تریاقی که از هشت خلط کنند (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) * زراوند طویل، ریوندچینی، پوست بیخ کبر، حب الغار، مر، جنطیانا، قسط مر، عروق. از هر یکی راستاراست همه را بکوبند و پزند و به انگبین مصفی بسرشند. شربت یک مثقال و در بیماری صرع سود دارد (از لغت نامه دهخدا) *

۴ - تریاق الطین. بگیرند گل مختوم و حب الغار راستاراست بکوبند و به روغن گاو بمالند و چرب کنند و به انگبین بسرشند (ذخیره خوارزمشاهی / دهخدا) *

۵ - در "مر"، "گاو" آمده است. و نسخه مج (۱)، "و نگذارند که به خواب رود" را اضافه دارد.

۶ - در مج (۱)، پس از آن آمده است: "و نگذارند که خواب رود و بیاید دانست که در حال که زهر خورده شود، هیچ چیز بهتر از قی کردن نیست، پیش از آنکه زهر در بدن کار کرده باشد" *

۷ - در "مر"، آمده: "که حس آنان بیاید که زهر دادند در حال قی کند، پیش از آنکه قوت زهر اندر همه تن پراکنده شود" و در مج (۱)، عنوان "اما قانون ... نیامده است.

۸ - لاغیه = لایعیه، لبانه (معین): لایعیه: یک قسم گیاه شیردار (ناظم الاطباء) • لایعیه: در زبان فرانسوی - Euphorbe شرح اسماء العقار (ضمنادر مج ۱)، "شراب" آمده است.



لاغیه ، لایعیه ، لبانه - Euphorbe

۹ - تریاق بوشنجه: لبن الیتوع: و لبن الیتوع که آنرا تریاق بوشنجه گویند (ذخیره خوارزمشاهی از دهخدا) • در مج (۱) و "مر"، "بوشنجه" آمده است.

۱۰ - دو نسخه "مر" و مج (۱)، "سداب" را اضافه دارند و نسخه مج (۱)، "آب نعنا و کندر و زهره گاو" را اضافه دارد.

۱۱ - صفحات آخر کتاب "خفی علائی" با دو نسخه خطی کتابخانه مجلس (شماره ۱) و کتابخانه مرکزی دانشگاه (مر) و نسخه چاپی "کانپور" (کا)، مطابقه و تنظیم گردید با این تفاوت که در نسخه مجلس (۱) پس از بادزهرمه است "آمده: داروهائی که دفع زهر جانوران کند" که عین مطلب "داروهائی که طلا کنند" میباشد، منتهی عنوان ها یکی نیست و پس از ختم مطلب عنوانی بدین مضمون اضافه دارد: "خاتمه اندر قوت شهوت راندن ۰۰۰" و یک صفحه و چند سطر در این باب میباشد، که اضافی به نظر می رسد. پس از آن، تمام کتاب قرابادین ذخیره ضمیمه نسخه است. انتهای نسخه چنین است: "تمت الکتاب بعون الوهاب علی یداحقر خلق الله و اقل عبادالله و هاب ابن محمد علی بن محمد تقی غفرالله تعالی ذنوبهم و عفی الله عن جرائمهم به محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و رحمه الله و برکاته" • تاریخ کتابت شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) •

در آخر نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه آمده است: "تمت الكتاب الخفی العلائی بعون الله الملك الوهاب و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کصیرا، تحریرا فی رابع شهر ذی قعدة بیلده استرآباد سنه احدی و تسعین و ثمان مائه [۸۹۱]

در خاتمه نسخه چاپی "کانپور" آمده: "تمت خاتمه الطبع: الحمد لله والمنه که رساله حکمت مقاله الموسوم به خف علائی در مطبع مسیحای عالم عیسی دم ارسطو فطنت عالیجناب معلی القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای واقع کانپور به اهتمام منصرم کامل منشی بهگواندیال صاحب عاقل ایجنت مطبع به ماه جولائی سنه ع ۱۸۹۱ [= ۱۲۷۰ شمسی و ذی حجه ۱۳۰۸ قمری] باراول بحلیه طبع محلی گردید فقط.

در نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره (۲) - نسخه اساس کار - پس از عبارت "بازهره همه زهرهاست از جانوران و این گزیده است" عنوانی آمده است بدین مضمون: "گفتار در چیزهائی که بیاید خورد از بهرگزیدن جمندگان [جمنده = جنبنده، متحرک، دایه، چهارپا، شپش ۰۰۰ معین] که به نظر می رسد به نسخه اضافه گردیده است (به باب هفتم مقاله دوم فهرست کتاب مراجعه شود) که در نسخه های دیگر و ایضا در فهرست فونان ص ۳۵ دیده نشد. تاریخ کتابت نسخه اساس کار بیست و ششم شهر شوال سنه ۸۳۷ هجری قمری و کاتب آن "عبدالله بن محمد حاجی سیف الدین حاجی یوسف بن حاجی محمدالمعلم القاری" است. قسمتی که در آخر تحت عنوان "در چیزهائی که بیاید خورد از بهر گزیدن جمندگان" چهار برگ و نیم (۹ صفحه) است و متاسفانه قسمت اعظم دو صفحه از عنوان بالا محتملا بر اثر آب یا رطوبت (یا علت دیگر) کسری هائی دارد که مطلب را مغشوق و ناخوانا کرده است. بعلاوه در یکی از صفحات حروفی مقطع به صورت رمز مانند حروف کتابچه رمالان دیده شد. دو صفحه ما قبل آخر هم دستورهای داروئی آمده که به مانند هشت صفحه اضافی مغشوش و یا افتادگی دارد. بدین لحاظ تهیه کنندگان، این بخش از کتاب را طبق سه نسخه دیگر تنظیم نمودند.

در خاتمه از خوانندگان کتاب مخصوصا همکاران تمنی میشود اگر سهو و اشتباهی در کتاب و حواشی آن ملاحظه فرمودند لطفا تهیه کنندگان را آگاه فرمایند که منتهای تشکر و امتنان است.

تهران، آبان ماه ۱۳۶۹

منابع و ماخذ

آئین پزشکی (عربی)، علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی، ترجمه به فارسی از دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۲۸۶، تهران، ۱۳۳۴ شمسی.

الابنيه عن حقایق الادویه، موفق الدین ابومنصور علی الهروی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۱۶۳، به کوشش مرحوم دکتر حسینی محبوبی اردکانی.

التنوير - (ترجمه به فارسی) از ابومنصور حسن بن نوح القمري البخاری.

اختیارات بدیعی، حاجی زین العابدین علی بن حسین انصاری، کانپور، ۱۳۰۵ هجری قمری.

الاغراض الطیبه و المباحث العلائیه (فارسی)، سید اسماعیل جرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۴۵ شمسی.

بحرالجمواهر (فرهنگ لغات طبی، فارسی و عربی)، تالیف محمد بن یوسف الطیب الهروی، به کوشش میرزا سید رضی آقا حکیمباشی عساکر منصوره نظام، سنگی، تهران، ربیع الاول ۱۲۸۸ هجری قمری.

برهان قاطع، محمد حسین برهان فرزند خلف تبریزی، سنگی، تهران، ۱۲۷۸ هجری قمری و چاپ جدید در پنج مجلد به تصحیح مرحوم دکتر محمدمعین، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲ هجری شمسی.

پورسینا (فارسی)، مرحوم سعید نفیسی، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۳ شمسی.

تاریخ طب ایران و خلافت شرقی (انگلیسی)، دکتر سیریل الگود، A Meolical. History of Persia and the Eastern Caliphate, Dr.Cyril ELGOOD - کمبریج، ۱۹۵۱ میلادی

تاریخ طب در ایران (فارسی)، ج ۱، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۴۰ شمسی.

تاریخ طب در ایران (فارسی)، ج ۲، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه، شماره ۱۳۹۷، دو بار، ۱۳۵۳ و ۱۳۶۷ شمسی.

تاریخ طب و دارو سازی و دندان پزشکی و دام پزشکی (فرانسوی)، تحت سرپرستی مرحوم پرفسور لینل لاواستین (Lainge LAVASTINE) با شرکت عده ای از علمای تاریخ طب، پاریس، ۱۹۳۶ میلادی.

تحفه حکیم مومن (تحفه المومنین) (فارسی)، محمد مومن فرزند میرزامحمد زمان تنکابنی، سنگی، چاپ تهران، ۱۲۷۷ هجری قمری و چاپ افسر آن، با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات کتابفروشی مصطفوی،

تهران.

ترجمه کتاب " الجدری و الحصبه" (آبله و سرخک) ، تالیف رازی، به کوشش دکتر محمود نجم آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه، شماره ۱۰۴۰ ، دوبر، ۱۳۴۳ و ۱۳۶۴ شمسی.

ترجمه سرالاسرار رازی (از عربی به فارسی) ، دکتر مهندس حسینعلی شیبانی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۳۰۰ ، ۱۳۴۹ شمسی.

ترجمه سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان) ، از آلمانی به فارسی، Persien das Land und Seine Bewohner, Dr. Yacob Eolouarol Polak به کوشش کیکاوس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۱ شمسی، انتشارات خوارزمی.

ترجمه طب اسلامی، پرفسور ادوارد براون، به کوشش مسعود رجب نیابا مقدمه دکتر محمود نجم آبادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۴۳ شمسی.

ترجمه طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول (Stanley Lan Pool) به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲ شمسی.

ترجمه عیون الانباء فی طبقات الاطباء (از عربی به فارسی) ، ابن ابی اصیبعه، توسط مرحوم سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی، ج ۱ ، تهران، ۱۳۴۹ شمسی.

ترجمه قانون ابن سینا (به فارسی) ، عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار) ، انتشارات دانشگاه تهران و سروش، تهران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ شمسی. کتاب اول به کوشش عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار) و دکتر ابوالقاسم پاکدامن و دکتر محمدرضا غفاری و تصحیح و تنقیح دکتر حسین عرفانی، شش مجلد بعدی توسط عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار) .

ترجمه قصص و حکایات المرضی (از عربی به فارسی) ، تالیف رازی، به کوشش دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴ ، دوبر، ۱۳۴۳ و ۱۳۵۶ شمسی.

ترجمه تقویم الصحه (عربی) ، ابن بطلان بغدادی، از مترجمی نامعلوم، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰ شمسی.

ترجمه منافع الاغذیه و دفع مضارها (عربی از رازی) ، تحت عنوان "بهداشت غذائی" توسط مرحوم دکتر سید عبدالعلی علوی نائینی، تهران، ۱۳۴۳ شمسی.

تقویم یک صد و پنج ساله تطبیقی ، احمد نجم آبادی ، تهران، ۱۳۳۴ شمسی، انتشارات شرکت سهامی
تحریر ایران.

الجدری و الحصبه (أبله و سرخک) (عربی) محمد زکریای رازی، بیروت ۱۸۷۲ میلادی، توسط Van
Dyck

جدول تطبیقی سالها و ماهها و روزهای هجری قمری به میلادی (آلمانی) ، Wasten Felol,
Mahler'sche ۱۹۶۱ و یزبادن (آلمان) .

جشن نامه ابن سینا (فارسی) ، دوره پنج جلدی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۴ شمسی.

چهارمقاله عروضی سمرقندی (فارسی) ، احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به سعی و
اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی ۱۳۲۷ هجری قمری، ایضا به کوشش مرحوم دکتر محمد معین، چاپ سوم
۱۳۳۳ شمسی، انتشارات زوار.

خفی علائی (فارسی) ، سید اسماعیل جرجانی، سه نسخه خطی و یک نسخه چاپی شهر کانپور
(هندوستان) که مشروحا در مقدمه آمده است.

دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی مرحوم غلامحسین مصاحب، ج ۱ و ج ۲ ، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۶ شمسی،
تهران.

دیوان اطعمه (فارسی) ، ابواسحاق حلاج شیرازی، قسطنطنیه، ۱۳۰۳ هجری قمری، مطبعه ابوالضیاء.

ذخیره خوارزمشاهی (فارسی) ، سیداسماعیل جرجانی، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ شمسی.

رساله طبی تز (فرانسوی) ، دکتر عباس مودب نفیسی ، پاریس ، ۱۹۳۳ میلادی.

شرح اسماءالعقار (عربی) با شرح به زبان فرانسوی، ابی عمران موسی بن عبیدالله الاسرائیلی القرطبی به
تصحیح دکتر ماکس میرهوف (Dr. Max Meyerhof) - سلسله انتشارات انستیتوی مصر، شماره ۴۱ ،
قاهره، چاپخانه انستیتو باستان شناسی شرقی، ۱۹۴۰ میلادی.

الطب الروحانی (عربی) ، رازی، به سعی و اهتمام پاول کراوس (Paul Kraus) - قاهره، ۱۹۳۹
میلادی.

عیون الانباء فی طبقات الاطباء (عربی) ، ابن ابی اصیبعه، بیروت، ۱۹۶۵ میلادی.

غرائب اللغة العربیة (عربی) ، الاب رفائیل نخله الیسوعی، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۶۰ میلادی، مطبعه کاتولیکی.

فارماکوپه همدرد، حکیم محمد سعید، کراچی، ۱۹۶۹ میلادی.

فرهنگ های مختلف طبی، انگلیسی به فارسی، آلمانی به فارسی، عربی به فارسی، فارسی و فارسی، فارسی به فرانسوی، فارسی به انگلیسی، فرانسوی به فارسی، فارسی به انگلیسی، فارسی به آلمانی، مذکور در متن کتاب.

فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی ، سید محمد علی امام شوشتری، انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۵۸ ، تهران، ۱۳۴۷ شمسی.

فرهنگ نفیسی (فرنوساد) ، میرزا علی اکبر خان نفیسی (ناظم الاطباء) ، ۱۳۴۳ شمسی، انتشارات خیام.

فرهنگ سخنوران، دکتر ع خیامپور، تبریز، ۱۳۴۰ شمسی.

فرهنگ شلیمر، دکتر لوئی یوهان شلیمر (Dr.Louio Yohann Schlimmer) چاپ سنگی ۱۸۷۴ میلادی، تهران و چاپهای مختلف سربی.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانابا مشار، ۱۳۵۲ شمسی.

فهرست کتابهای چاپی فارسی طبی و فنون وابسته به طب (فارسی) ، دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ شمسی.

قانون. (عربی) ، ابن سینا، سنگی، به کوشش میرزا سیدرضی طباطبائی سمنانی، حکیمباشی کل نظام و غلامعلی شاملو (صدراالاطباء) به خط میرزامحمدعلی طبیب نظام، تهران، ۱۲۹۵ هجری قمری.

کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون (عربی) ، حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی، استانبول، ۱۳۱۰ هجری.

گیا (راهنمای گیاهی) (فارسی) ، دکتر حسین گل گلاب، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ شمسی.

گیاهان داروئی، دکتر علی زرگری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱ شمسی.

لغت فرس ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، با سرمایه سید عبدالرحیم خدخال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ شمسی.

لغت نامه دهخدا، مرحوم علامه علی اکبر دهخدا، دوره.

مخزن الادویه (فارسی)، میر محمدحسین بن محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی، بمبئی، ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) .

مقدمه الادب زمخشری (ترجمه از عربی به فارسی)، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمرالزمخشری الخوارزمی، به کوشش سید محمدکاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، در سه جلد، ۱۳۴۲/۳ شمسی.
Zur Quellen Kunde der Persischen Medicin, A. O. L. F. فوناهن (آلمانی)، آدلف فوناهن
Fohnan، - (آلمان)، ۱۹۱۰ میلادی.

منتهی الارب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری، تهران، ۱۳۷۷ هجری قمری.

مولفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی (فارسی)، دکتر محمودنجم آبادی، انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۹ شمسی.

نصاب الصبیان، بدرالدین ابونصر مسعود (یا محمود) بن ابی بکرالفراهی، اصفهان، ۱۲۸۶ هجری قمری.

واژه نامه گیاهی، دکتر اسمعیل زاهدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ شمسی.

هدایه المتعلمین (فارسی)، ابوبکر ربیع بن احمدالاخوینی البخاری، به اهتمام دکتر جلال متینی، مشهد، ۱۳۴۴ شمسی.

هرمزنامه (فارسی)، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.